

انقلاب فرهنگی و سیاسی در سیره امام صادق

<?xml encoding="UTF-8?">

امام صادق (ع) هشتمین ستاره فروزان آسمان عصمت، و ششمین اختر تابان سپهر امامت و ولایت در هفدهم ربیع الاول سال 83 ه.ق در مدینه چشم به جهان گشود، و در 25 شوال سال 148 در 65 سالگی به دستور منصور دوانیقی (دومین طاغوت عباسی) مسموم شده و به شهادت رسید. در زندگی سراسر افتخار او، دو موضوع همچون دو جریان همیشگی با پرتلاش ترین شکل در راس موضوعات دیگر دیده می شد، که هر دو در یک صراط قرار داشته و تکمیل کننده همدیگر بودند که عبارت اند از: طاغوت زدایی و نشان دادن چهره اسلام ناب؛ اسلام محمد (ص) و علی (ع).

آن حضرت در وضعیتی قرار گرفت، که اسلام چهره حقیقی خود را از دست داده بود، واز قرآن و اسلام جز نامی باقی نمانده بود، چرا که مدتی با امویان و سپس باعباسیان درگیر بود که بر کشور پهناور اسلامی حکومت می کردند، و همه چیز را با میل و هوس های نفسانی خود رتق و فتق می نمودند، و اسلام را به دنبال اهداف شوم خودمی کشیدند و آن را پلی برای اجرای مقاصد طاغوتی خود قرار داده بودند.

امام صادق (ع) در طول 34 سال امامت خود (114 148 ه.ق) با پنج حکمران اموی؛ یعنی هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد، درگیر بود، پس از انقراض آنها با دو خلیفه عباسی یعنی عبدالله بن محمد، معروف به سفاح و منصور دوانیقی رو به رو گردید. آن حضرت برای نجات اسلام و مسلمین چاره ای نمی دید، جز این که مانند پدرش امام باقر (ع) دو موضوع را مساله اصلی زندگی خود قرار دهد؛ یعنی همان دو موضوعی که از کلمه طیبه «لا اله الا الله» نشأت می گرفت، و تحقق عینی چنین کلمه ای که اساس اسلام محمد (ص) و علی (ع) را تشکیل می داد، نیاز به انقلاب سیاسی و نفی طاغوت ها، و انقلاب فرهنگی و آموزش برای رشد و آگاهی بخشی جامعه داشت، تا با این «نفی» و «اثبات» بتواند اسلام را از زیر حجاب های جهل و غرور خودکامگان رهایی بخشد، و چهره ناب آن را به عموم نشان دهد. روشن است که چنین کار بزرگی، بسیار دشوار و طاقت فرسا بود، در عین حال امام صادق (ع) که خود را وقف اسلام و قرآن نموده بود، با همتی بلند و اراده ای محکم، به این کار بسیار عمیق و بزرگ دست زد، و تا آخر عمر هم چنان با قاطعیت ادامه داد و سرانجام در این راه شهد شهادت نوشید.

بنابراین، آن حضرت همه وجودش را در مسیر این نفی و اثبات فدا نمود، و به پیروان خود آموخت که اصلی ترین کار آنها باید این دو کار سیاسی و فرهنگی باشد، که اساس رشد و تکامل همه جانبه در پرتو آن به دست خواهد آمد.

تاسیس دانشگاه جعفری یا حوزه علمیه

شاگردان امام باقر (ع) پس از درگذشت آن حضرت به گرد شمع وجود امام صادق (ع) حلقه زدند. امام علیه السلام نیز با جذب شاگردان جدید به تاسیس یک نهضت عظیم فکری و فرهنگی و بالنده مبادرت ورزید، به گونه

ای که طولی نکشید مسجد نبوی در مدینه منوره و مسجد کوفه در شهر کوفه به دانشگاهی عظیم تبدیل شد. درگیری شدید بین بنی عباس و بنی امیه، آنان را آن چنان به خود مشغول کرده بود، که فرصتی طلایی برای امام صادق (ع) و یارانش به دست آمد، آن حضرت با استفاده از این فرصت به بازسازی و نوسازی فرهنگ ناب اسلام پرداخت و شیفتگان مکتب حق از اطراف و اکناف، از بصره، کوفه، واسط، یمن و نقاط مختلف حجاز به مرکز اسلام؛ یعنی مدینه، سرازیر شدند و چون پروانگانی دلباخته به گرد شمع وجود امام صادق (ع) تجمع کردند. روز به روز به تعداد شاگردان می افزود، به گونه ای که تعداد آنها به چهار هزار نفر رسید. شیخ طوسی (وفات یافته 460 ه.ق) در رجال خود تعداد شاگردان امام صادق (ع) را 3171 مرد و 12 زن نام می برد.

«حسن بن علی بن زیاد و شاء» که خود از اساتید حدیث، و از شاگردان امام رضا (ع) است، می گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث را دیدم که از امام صادق (ع) نقل حدیث می کردند، و مکرر می گفتند: قال الصادق، قال جعفر بن محمد (ع) .

این دانشگاه عظیم صدها مجتهد، استاد، دانشمند و محقق تربیت شدند، که هر کدام از شخصیت های بزرگ علمی به شمار می آمدند، و گروهی از آنان دارای آثار علمی و شاگردان متعدد شدند. شیخ مفید (وفات یافته 413 ه.ق) می نویسد: «به قدری علوم از امام صادق (ع) نقل شده که در همه جا پخش شده، و زبان به زبان به گردش درآمده است، و از هیچ یک از افراد خاندان رسالت، آن همه علم و حدیث، نقل نشده است.» با توجه به این که شاگردان امام صادق (ع) به شیعیان انحصار نداشتند، بلکه دیگران نیز از خرمن فیض او خوشه می چیدند. مالک، پیشوای فرقه «مالکی» در ضمن گفتاری گوید: «در علم و عبادت و پاک زیستی، برتر از جعفر بن محمد (ع) هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خور نکرده است.» ابوحنیفه پیشوای فرقه حنفی، دو سال شاگرد امام صادق (ع) بود، به طوری که این دو سال را اساس و سرمایه اصلی علوم خود دانسته و می گوید: «لولا السنن لهلك نعمان؛ اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد.» از گفتنی ها این که: روزی منصور دوانیقی طاغوت عصر امام صادق (ع)، ابوحنیفه را احضار کرد و به او گفت: مردم شیفته جعفر بن محمد شده اند و او دارای شاگردان بسیار شده است، یک سری مسائل دشواری را نزد خود در نظر بگیر، تا در ملا عام از او بپرسی، تا او در پاسخ فروماند، و از نظر چشم مردم ساقط شود.

«ابوحنیفه می گوید: چهل مساله مشکل نزد خودم ردیف کردم، و به مجلس منصور دوانیقی در «حیره» حاضر شدم، دیدم جعفر بن محمد (ع) در سمت راست منصور نشسته است، همین که چشمم به آن حضرت افتاد آن چنان تحت تاثیر شکوه و جلال او قرار گرفتم که خود را باختم، سلام کردم و با اشاره منصور نشستم، منصور به امام رو کرد و گفت: «این ابوحنیفه است.» امام فرمود: آری او را می شناسم. سپس منصور به من رو کرد و گفت: «ای ابوحنیفه! مسائل خود را از جعفر بن محمد (ع) بپرس.» من سؤال های خود را مطرح کردم، هر سوالی که از آن حضرت می پرسیدم، او بی درنگ پاسخ می داد، و ابعاد مساله را بیان می کرد، و می گفت: عقیده شما درباره این مساله چنین است، و به عقیده مردم مدینه چنان است و به عقیده ما چنین می باشد، در بعضی از موارد نظر آن حضرت با عقیده من موافق بود و در بعضی موارد با نظر اهل مدینه توافق داشت و گاهی با هر دو مخالف بود، و به این ترتیب به چهل سؤال مطرح شده من پاسخ داد، آن گاه ابوحنیفه گفت: «اے ایس ان اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس؛

مگر نه این است که دانشمندترین مردم آن کسی است که آگاه ترین آنها به اختلاف مردم به فتواها و مسائل

فقهی باشد.» از حوزه علمیه امام صادق (ع) شاگردان برجسته ای که خود بعدها به عنوان استاد و اسطوانه جهان تشیع به شمار می آمدند و هرکدام موسس کلاس های بزرگ علمی، و صاحب تالیفات شدند بروز نمودند؛ مانند هشام بن حکم، جابر بن حیان، زراره بن اعین، ابان بن تغلب، مفضل بن عمر، هشام بن سالم، مؤمن الطاق و...

هشام بن حکم علامه عصر خود بود و تعداد تالیفات او را که بیش تر در محور معارف و عقائد به ویژه درباره مساله مامت بود، تا 31 کتاب ذکر نموده اند.

جابر بن حیان که او را پدر علم شیمی می خوانند، یکی از شاگردان امام صادق (ع) بود که کتابی در هزار صفحه، شامل پانصد رساله در علوم مختلف تالیف نمود.

کوتاه سخن آن که: تاریخ نویس و تحلیل گر مشهور «ابن خلکان» می نویسد:

«جعفر بن محمد (امام صادق) یکی از امامان دوازده گانه بر اساس مذهب شیعه امامیه، از بزرگان خاندان پیامبر (ص) است که به خاطر راستی و درستی رفتار و کردار و گفتارش، او را صادق نامند، فضایل و کمالاتش مشهورتر از آن است که نیاز به توضیح باشد.» سپس به عنوان نمونه یکی از شاگردانش، جابر بن حیان را معرفی می کند.

مبارزه امام صادق (ع)

همان گونه که گفتیم امام صادق (ع) دوش به دوش نهضت عظیم علمی و انقلاب فرهنگی، در هر فرصتی به طاغوت زدایی پرداخت، او هرگز تسلیم طاغوت های عصرش نشد، بلکه همواره با آنها در ستیز بود، و سرانجام در همین راستا، او را شهید کردند.

آن حضرت گرچه قیام مسلحانه بر ضد طاغوت های عصرش نکرد، ولی با شمشیر زبان و قلم، در هر فرصتی به جنگ آنها رفت و آنها را محکوم کرد، و در مورد قیام مسلحانه، به یکی از شاگردانش به نام سدید که در کنار چند عدد گوسفند توقف کرده بودند فرمود: «والله لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء ما وسعني القعود؛ سوگند به خدا اگر شیعیان (راستین) من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند، خانه نشینی برایم روا نبود، و قیام می کردم.» وقتی که سدید آن بزغاله ها را شمرد، هفده عدد بودند.

امام صادق (ع) همواره مساله ولایت را مطرح می کرد، و می فرمود: «ولایت از نماز، روزه، زکات و حج برتر است، و دلیل آن را چنین ذکر می کرد: «لأنها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن؛ زیرا ولایت کلید همه آنها است، و حاکم و رهبر، راهنمای مردم به سوی همه آنها است.» و گاهی می فرمود: «من مدح سلطانا جائرا و تخفف وتضع له طمعا فيه كان قرينه في النار؛ کسی که سلطان ستمگری را تمجید کند، و در برابر او فروتنی و کرنش نماید، تا در کنار او به نوایی برسد، چنین کسی همدم آن سلطان در میان آتش دوزخ خواهد بود.» و زمانی دیگر از رسول خدا (ص) نقل می کرد که فرمود: «الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا؛ علمای دین نمایندگان امین پیامبران هستند تا هنگامی که وارد در دنیا نشده اند.» شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: نشانه ورود آنها در دنیا چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود: «اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم؛

پیروی سلطان، هرگاه دانشمندان چنین کنند، برای حفظ دینتان از آنها بپرهیزید.»

منصور دوانیقی، دومین طاغوت خشن عباسی در ضمن نامه ای به امام صادق (ع) نوشت:

«چرا مانند سایر مردم به مجلس ما نمی آیی و جزء اطرافیان ما نمی شوی تا از سوی ما بهره مند گردی؟!» امام صادق (ع) در پاسخ نوشت: «در نزد ما (از امور مادی) چیزی نیست که برای آن از تو بترسیم، و در نزد تو از نظر

معنوی چیزی نیست که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم، در نزد تو نه نعمتی وجود دارد که به حضورت بیاییم و به خاطر آن به تو تبریک گوییم، و نه تو خود را در بلا و مصیبت می بینی که بیاییم و به تو تسلیت بگوییم، بنابراین برای چه نزد تو بیایم و در مجلس تو شرکت کنم؟» منصور پس از دریافت این پاسخ کوبنده، نوشت: نزد ما بیا و ما را نصیحت کن.

امام صادق (ع) در جواب نوشت: «کسی که دنیا خواه است تو را نصیحت نمی کند (زیرادنیایش به خطر می افتد) و کسی که آخرت خواه باشد، نزد تو نمی آید.» به این ترتیب امام صادق (ع) انقلاب سیاسی خود را پی ریزی می کرد، و مردم را بر ضد حکومت طاغوتیان می شورانید و از نزدیک شدن به آنها برحذر می داشت، و دو موضوع انقلاب فرهنگی و سیاسی را در راس مسائل، و از مسائل اصلی قرار داده بود، پیروان راستین او نیز باید در همین صراط مستقیم که همان صراط مستقیم قرآنی است گام بردارند.